



عکس: ایرنا

یوسفیان، رئیس دفتر، سؤال کرد که از آقای مهندس ابراهیمی بپرس واقعاً شما سه ماه است حقوق ندادید یا شوهر من معتاد شده یا پول را بری جای دیگر خرج می کند. من احساس کردم خانواده‌ها تحت فشار هستند و گرفتار شده‌اند؛ لذا خودم پیش قدم شدم و خدمت آقای هاشمی رفتم و گفتم: اینها با شما مسئله دارند و چون زورشان به شما نمی‌رسد به من فشار می‌آورند و با من مسئله دارند. من کنار بروم و محسن آقا بیاید و من به این ترتیب از مترو بیرون آیدم. حالا بعد از رفتن من تغییرات زیادی شد، تفکری که من فکری کردم اصل انسان‌ها هستند و الان هم همین‌طور فکر می‌کنم و ما باید به فکر کارکنان مان باشیم. طرح درمان آزاد، فروشگاه شبانه‌روزی، خانه‌سازی برای آنها، احترام به آنها، کمک به آنها و ارتباطات انسانی تقریباً عوض شد و تبدیل به این شد که کار را به مشاور و پیمانکار بدهند و نیروهای اضافی را ترخیص کنند. شما اگر به مترو مراجعه کنید و تحقیق کنید پنج، شش نفر بین سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ در زمان مدیریت محسن هاشمی خودکشی کردند. یک نفر در اداره خودش را حلق آویز کرد، یک نفر خودش را کرد به علت اینکه بیکار شده بود و کار پیدا نمی‌کرد. در واقع تغییر فضای شرکت در سال‌های اول پنج، شش نفر قربانی گرفت. طبیعی است به هر حال بیکاری چیز بدی است و مذموم است و ما نباید بیکاری را ترویج کنیم. ما باید نیروهای کشور را به کار واداریم. فضا فضایی است که تغییر کرده، من قضاوت نمی‌کنم ولی من در طول ۱۱ سال با ۸۶ میلیارد تومان آن کارها را انجام دادم و بعد از ما با ۶۰۰ میلیارد تومان کارهایی که انجام شده درصدی در جهت تکمیل نازک کاری ایستگاه‌ها و تکمیل بعضی از سفت‌کاری‌ها شده بود. کارهای باقی مانده اگر ارزیابی شود، می‌توان قضاوت کرد که کار با عشق و جهادی کار با پیمانکاری و مشاوره‌ای چقدر تفاوت قیمت برای مردم دارد خصوصاً اگر از سلامت لازم هم برخوردار نباشد.

مدیر عاملی محسن هاشمی در مترو

آقای محسن هاشمی از قبل برای اینکه به هیأت مدیره مترو بیاید، علاقه‌مند

بود. به یاد دارم که آقای دکتر عادلی نامه‌ای زد که من دیگر به شما پول نمی‌دهم، مگر اینکه یک نفر را در هیأت مدیره معرفی کنم. من گفتم: آقای نجفیان که قبلاً معاون اداری مالی بانک مرکزی بوده‌اند در هیأت مدیره است؛ بنابراین شما یک نفر دارید و هیأت مدیره ما هم سه نفر است. نمی‌شود دوتایش بانکی باشند و من تنها بخواهم با دو تا بانکی کار انجام بدهم. ما سه نفر هستیم و کارمان هم خیلی سنگین است. آقای عادلی، مدتی پرداخت‌ها را متوقف کرد. بعد محسن هاشمی تماس گرفت با من که من علاقه‌مندم به مترو بیایم. من به ایشان گفتم: شما در بازرسی ویژه ریاست جمهوری هستی، آنجا خیلی بهتر می‌توانی به ما کمک کنی. اگر بیایی در مترو، هر جایی که به حاج آقا متوسل می‌شویم و شما قرار است پیگیری کنی، آن وقت می‌گویند ایشان در مترو ذی‌نفع است و کار انجام نمی‌شود. من نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی نوشتم و در آن نامه استدلال کردم که مصلحت نیست ایشان بیاید. باز ایشان پیگیری کردند و آقای دکتر عادلی نامه نوشت و ایشان را به عنوان نماینده به هیأت مدیره معرفی کرد. من خدمت آقای هاشمی رفسنجانی رسیدم و توضیح دادم به این ادله مناسب و به مصلحت نیست آقا محسن به هیأت مدیره مترو بیاید و درخواست کردم که اگر می‌شود آقای عادلی را توجیه کنند تا از این سماجت

پیشنهاد تغییر مدیرعامل مترو تهران

اشک چشمان آقای هاشمی رفسنجانی را پر کرد. من گفتم: این کار برای اینکه مترو لطمه نخورد، بهترین کار است به شرط اینکه محسن بازی نخورد و سیستم را به هم نریزد تا یک خط راه ببقند. آقای هاشمی فرمودند: بهتر است محسن هم بیاید ببینیم نظر او چیست. تلفن زدند محسن آقا آمد. آقای هاشمی فرمودند: آقای ابراهیمی پیشنهاد دارند تو به جای ایشان مدیرعامل مترو شوی تا بانک‌ها به بهانه اینکه آقای ابراهیمی به آقای ناطق نوری رای داده از پرداخت سهم‌الشرکه خودداری کرده‌اند، پول بدهند و کار حداقل یک خط به بهره برداری برسد. نظر تو چیست؟ محسن آقا گفت: راستش من دوست دارم مدیرعامل مترو باشم؛ چون مترو یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های کشور است و در این چند سال هم که عضو هیأت مدیره بودم با مسائل و اولویت‌ها و کارهایش کاملاً آشنا هستم. آقای هاشمی فرمودند: من این تغییر مدیریت را به مصلحت نمی‌دانم و به آقای عبدالله نوری و نوربخش و کرباسچی هم که با هم آمده بودند گفتم به مصلحت نیست، ولی حالا خود آقای ابراهیمی پیشنهاد دارند و می‌گویند اگر سازمان دهمی و نیروها را به هم نریزی تا هر وقت لازم باشد در خانه می‌مانند و مشورت می‌دهند و کارهایی را که ارجاع دهد به اسم شما تهیه می‌کنند طوری که فقط خود شما و رابطی که تعیین می‌کنید بدانند تا زمانی که شما کاملاً مسلط شوید و نیاز نداشته باشید.

قانع شدند. استدلال من این بود که چون مثلی بین عبدالله نوری، وزیر کشور، کرباسچی، شهردار و نوربخش، رئیس بانک مرکزی تشکیل شده و آنها باید اجازه دهند که بانک‌ها در قالب مشارکت مدنی به من پول بدهند، اما به دلیل سیاسی تصمیم گرفته‌اند که به من پول ندهند تا من را خسته کنند. من هم به لحاظ کار و ارتباط خوبی که با مردم دارم، ۱۰ میلیارد تومان نسبه کار کردم. این نسبه کار کردن یعنی فشار به پیمانکار، کارمند، کارگر و به کسانی که به ما مصالح و امکانات می‌دهند. احساس خودم این بود که اگر اینها با زور آقای هاشمی رفسنجانی، که دوره ریاست جمهوری‌شان تمام شده است و آقای خاتمی تازه رئیس جمهور شده باشد، بخواهند پول بدهند پروژه طولانی می‌شود. حتی پروژه هزینه‌هایش بالا می‌رود و این اقدامات ایدایی که انجام می‌دادند کم نبود. سازمان تأمین اجتماعی حساب‌های ما را بسته بود و پول‌های ما را می‌برد. به علت اینکه قبض آب و برق را نداده بودیم، آب و برق و گاز را قطع کرده بودند، تلفن‌های مان را قطع می‌کردند. کارگران را جمع کرده و تحریک کرده بودند که بیایید اعتصاب کنید و کارگران گفته بودند نه ما این کار را نمی‌کنیم؛ چون ما می‌دانیم آقای ابراهیمی از شروع کار مترو شب و روز با ما بوده و خجالت می‌کشیم با حاجی حرف بزنیم. به طور سامان یافته بچه‌های حزب مشارکت دنبال ایجاد تنش در مترو بودند. من احساس کردم با وجود اینکه من می‌توانم در اینجا خدمت کنم، باید داوطلب خانه نشینی باشم و کنار بروم و بگذارم آنها به کسی که دل‌شان می‌خواهد از حزب کارگزاران یا از مشارکتی‌ها میدان بدهند. به محسن آقا که پیشنهاد کردم، محسن آقا در آن ایام خودش با آقای نوربخش، آقای عبدالله نوری و با آقای کرباسچی بیشتر مرتبط بود و در این طراحی اقدامات ایدایی مشورت می‌داد. لذا من احساس کردم اول با خودش صحبت کنم. وقتی دیدم خودش علاقه‌مند است، دیگر تکلیف از من ساقط شد و من آمدم. از دید خود من مسئولیت شمرعی اش به عهده خودشان است، من همه‌شان را بخشیدم و طلبکار نیستم. من بدهکار نظام هستم، هر جا بتوانم خدمت می‌کنم. در آن مقطع سه ماهه که به من خیلی سخت گذشت و فکر می‌کنم مسئولیت سنگینی است دعا می‌کنم خدا ان‌شاء‌الله از سر تقصیر همه بگذرد.

همراهی هاشمی رفسنجانی در بازدید از معدن گرانبست کلاردشت
اواخر مرداد ماه ۱۳۷۶ آقای اقبالی پور، سرتیم محافظان جناب آقای هاشمی رفسنجانی اطلاع داد که حاج آقا و خانواده از فردا برای چند روز به کلاردشت می‌روند و می‌خواهند از معدن سنگ‌های گرانبست کلاردشت بازدید کنند. من همان روز به کلاردشت رفتم و روز بعد حوالی ساعت یازده صبح حاج آقا به اتفاق مهدی دوسه نفر از بچه‌های حفاظت تشریف آوردند. من سوار اتومبیل نیسان پاترول شدم. حاج آقا جلو نشسته بودند. من بین مهدی و یاسر نشستم و حرکت کردیم. ابتدا راجع به طرح احداث تونل که قرار بود کلاردشت را به طالقان وصل کند، صحبت کردم. روبه‌روی تونل پیاده شدیم و حدود صد متر اول را که حفاری کرده بودیم نشان دادم و گفتم: چون سالی چهار پنج ماه در ارتفاعات ۲۸۰۰ متری علم کوه که پوشیده از برف و یخبندان است، کار معدنی بسیار کند و پرهزینه و دشوار است، ما طرح این تونل را تهیه کردیم که حدود ۲۰۰ نفری که در استخراج سنگ‌های گرانبستی کار می‌کنند، حداقل در آن چهار پنج ماه اینجا در تونل کار کنند و قطعات سنگ را به ابعاد ۲،۴ در ۱،۱ در ۱ متر



یک شب بعد از نماز

مغرب آقای یوسفیان،

رئیس دفترم گفت:

همسر یکی از کارگران

قورخانه با گریه و زاری

می‌خواهد با شما

صحبت کند. گفتم:

وصل کن. این خانم

با لهجه آذربایجانی

گفت: حاج آقا ابراهیمی

خودتان هستید؟ من به

ترکی جواب دادم: بله،

خودم هستم، بفرمایید

مشکل‌تان چیست؟

این خانم سؤال کرد: آیا

درست است که مدت

سه ماه حقوق کارگران را

نپرداختید؟ گفتم: بله با

تغییراتی که در بانک‌ها

ایجاد شده سه ماه است

بانک‌ها سهم مشارکت

خودشان را نپرداختند،

ولی ان‌شاء‌الله هفته

آینده پول می‌دهند و

حقوق‌ها را می‌دهیم. این

خانم گفت: حاج آقا من

خجالت می‌کشم بگویم

ولی ناچارم. من پنج تا

بچه دارم. دختر بزرگم

هفده ساله است و خیلی

خوب درس می‌خواند.

صاحب‌خانه ما آدم بدی

است و گفته اگر تا آخر

هفته کرایه سه ماهه

عقب‌افتاده را ندهید

باید خانه را تخلیه کنید و

یک پیشنهاد غیراخلاقی

هم برای ماندن مان

داد. حال من دگرگون و

منقلب شد. به این خانم

گفتم: آدرس منزل را به

آقای یوسفیان رئیس

دفتر من بدهید تا من

پول بفرستم که اجاره

سه ماهه را بپردازید و به

آقای یوسفیان گفتم:

اسم دقیق شوهرش و

نشانی را بگیر و به همراه

شوهر ایشان بروید و کرایه

عقب‌افتاده را بپردازید و با

استفاده از وانت‌های مترو

ایشان را در نزدیک‌ترین

واحد مسکونی استملاک

مترو، که فعلاً قرار نیست

تخریب شود، اسکان

بدهید

تاریخ شفاهی



بشر

ساخت نیمه کاره تونل کلاردشت- طالقان

اواخر مرداد ماه ۱۳۷۶ آقای اقبالی پور، سرتیم محافظان جناب آقای هاشمی رفسنجانی اطلاع داد که حاج آقا و خانواده از فردا برای چند روز به کلاردشت می‌روند و می‌خواهند از معدن سنگ‌های گرانبست کلاردشت بازدید کنند. همان روز به کلاردشت رفتم و روز بعد حوالی ساعت یازده صبح حاج آقا به اتفاق مهدی و یاسر هاشمی و آقای اقبالی پور و دوسه نفر از بچه‌های حفاظت تشریف آوردند. سوار اتومبیل نیسان پاترول شدم. حاج آقا جلو نشسته بودند. من بین مهدی و یاسر نشستم و حرکت کردیم. ابتدا راجع به طرح احداث تونل که قرار بود کلاردشت را به طالقان وصل کند، صحبت کردم. روبه‌روی تونل پیاده شدیم و حدود صد متر اول را که حفاری کرده بودیم نشان دادم و گفتم: چون سالی چهار پنج ماه در ارتفاعات ۲۸۰۰ متری علم کوه که پوشیده از برف و یخبندان است، کار معدنی بسیار کند و پرهزینه و دشوار است، ما طرح این تونل را تهیه کردیم که حدود ۲۰۰ نفری که در استخراج سنگ‌های گرانبستی کار می‌کنند، حداقل در آن چهار پنج ماه اینجا در تونل کار کنند و قطعات سنگ را به ابعاد ۲،۴ در ۱،۱ در ۱ متر استخراج کنند. ابتدا قسمت بالای تونل یعنی کالوت را حفاری و استخراج کنیم و بعد قسمت پایین را و آرام آرام به سمت طالقان پیشروی کنیم بعد که تونل کامل شد یک خط رفت و برگشت برای ترافیک خودرو از بالا صورت خواهد گرفت. زیر کف جاده و کف تونل هم یک مقطع مستطیل شکل محل عبور کابل‌ها و خطوط انتقال آب است که آب‌های حاصل از ذوب برف را که در حال حاضر وارد دره رودبارک می‌شود و به سمت دریای خزر می‌رود. از این طریق به دریاچه پشت سد طالقان انتقال خواهد داد. آقای هاشمی رفسنجانی فرمودند: چرا کار متوقف شد؟ گفتم: اول پول نداشتیم و دوم وزارت راه گفت احداث این تونل وظیفه وزارت راه و ترابری است و مترو نباید در این کارها دخالت کند و در جلسه مجمع عمومی اجازه هزینه در این طرح را ندادند. بعد حاج آقا به سمت قله علم کوه رفتم که در اواخر مرداد پراز برف بود و هوای بسیار تمیز و آسمان آبی داشت. پیاده شدیم و نیم ساعت اتجاری برف‌ها راه رفتیم. یاسر گفت: حاج آقا ان‌شاء‌الله چهار سال دیگر برمی‌گردیم و کار این تونل را فعال می‌کنیم. حاج آقا گفتند: باید آقای خاتمی را قانع کنیم که کار را شروع کنند و ظرف چهار سال ارتباط بین طالقان و کلاردشت برقرار شود.

استخراج کنند. ابتدا قسمت بالای تونل یعنی کالوت را حفاری و استخراج کنیم و بعد قسمت پایین را و آرام آرام به سمت طالقان پیشروی کنیم بعد که تونل کامل شد یک خط رفت و برگشت برای ترافیک خودرو از بالا صورت خواهد گرفت. زیر کف جاده و کف تونل هم یک مقطع مستطیل شکل محل عبور کابل‌ها و خطوط انتقال آب است که آب‌های حاصل از ذوب برف را که در حال حاضر وارد دره رودبارک می‌شود و به سمت دریای خزر می‌رود، از این طریق به دریاچه پشت سد طالقان انتقال خواهد داد. آقای هاشمی رفسنجانی فرمودند: چرا کار متوقف شد؟ گفتم: اول پول نداشتیم و دوم وزارت راه گفت احداث این تونل وظیفه وزارت راه و ترابری است و مترو نباید در این کارها دخالت کند و در جلسه مجمع عمومی اجازه هزینه در این طرح را ندادند. بعد حاج آقا به سمت قله علم کوه رفتم که در اواخر مرداد پراز برف بود و هوای بسیار تمیز و آسمان آبی داشت. پیاده شدیم و نیم ساعت اتجاری برف‌ها راه رفتیم. یاسر گفت: حاج آقا ان‌شاء‌الله چهار سال دیگر برمی‌گردیم و کار این تونل را فعال می‌کنیم. حاج آقا گفتند: باید آقای خاتمی را قانع کنیم که کار را شروع کنند و ظرف چهار سال ارتباط بین طالقان و کلاردشت برقرار شود.

بالا نیست و مانع از باج خواهی عده‌ای در سازمان انرژی اتمی شد. بعد آقای مهندس میرسلیم به عنوان کوهنورد و دوست دار محیط زیست وارد شد و نامه‌ای نوشت که برداشت سنگ گرانبست را از دامنه‌های علم کوه متوقف کنید. خلاصه کار در معدن سنگ کلاردشت بدون مشکل نبود و این در حالی است که کشور ایتالیا سالانه ۲۹ میلیارد دلار از برش و ساب و تولیدات سنگی و صادرات آن درآمد دارد. این سنگ‌های گرانبست حداقل ۴۰۰ سال در ساختمان‌ها می‌ماند و در مقابل سایش و آلودگی‌های هوا مقاوم است، ولی فرهنگ استفاده از آنها در مترو، پیاده روی خیابان‌ها، کف سالن‌های فرودگاه‌ها و ترمینال‌ها و نمای ساختمان‌ها هنوز جا نیفتاده است. آن روز، روز بسیار خوبی بود و به همه ما خیلی خوش گذشت، ولی حسرت اینکه چرا آقای هاشمی رفسنجانی در طول هشت سال دوره ریاست جمهوری به اینجا نیامده و به اندازه کافی از این طرح و خصوصاً احداث تونل چندمنظوره حمایت نکرده‌اند، در نگاه ایشان خواندم. بعد ایشان گفتند: شما در رابطه با این طرح با مجمع عمومی یا دفتر اینجانب مکاتبه هم کرده بودی؟ من گفتم: بله چند بار در مجمع عمومی مطرح کردم و دو بار هم خدمت جناب‌عالی مکتوب کردم و یک بار هم جناب‌عالی در مصاحبه‌ای که داشتید فرمودید ما در کشور این قدر معادن سنگ داریم که اگر بخش خصوصی سرمایه‌گذاری کند درآمدی بیش از درآمد نفت به دست می‌آید که آقای مهندس محلوچی ناراحت شدند و به من تشریح کردند تو این گزارش‌ها را به حاج آقا داده ای و از فردا سطح توقع از ما برای صادرات سنگ بالا می‌رود. ایشان این اعداد و ارقام را قبول نداشتند. برای سرمایه‌گذاری در معدن سنگ گرانبست کلاردشت آقای سیف الاسلام، پسر قذافی، به تهران آمد و از مترو و معدن کلاردشت بازدید کرد و موافقت اصولی خودش را برای سرمایه‌گذاری و احداث یک کارخانه سنگبری گرانبستی برتون در کلاردشت و یک کارخانه در دوسه ییاجیل علی و یک کارخانه در طرابلیس را اعلام کرد و من هم به لیبی رفتم. یک بار هم در سوئیس با ایشان و مشاور سوئسیسی، که منابع مالی او را مدیریت می‌کرد، جلسه گذاشتیم. کارها خیلی خوب داشت پیش می‌رفت که مصادف شد با برکناری من و کارها دنبال نشد و معدن کلاردشت را آقای محسن هاشمی در مقابل بدهی مترو به سازمان تأمین اجتماعی داد و آنها هم کار را متوقف کردند و نیروها را تسویه حساب کردند و کلاً معدن از سال ۱۳۸۰ تاکنون یعنی اواخر سال ۱۳۸۳، تعطیل است.